



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۲/۲۲

رفعت حسینی

## بی معنایی در شعر خواجه کرمانی

بینداشت من فقدان مضمون ویژگی سروده های خواجه کرمانی است. خواجه و حافظ شرابی و سعدی خرافه سرا، باصطلاح خیلی زیاد دریک ردیف استاده اند . سروده های فاقد مضمون مانند لاطایلات خواجه از نظر وزن عروضی و قافیه بندی و ردیف سازی بمزاج ظاهر پردازان و دروغ نوازان، بیخی درست است مگر از دریچه معنای هنر اجتماعی و درونمایه، گه در گه (مطلق و کامل) می باشد.

...

اگر یک هفته کامل احمق شوید:

وبدین [قوله] های مقفع موزون بیندیشد،

ووقت عزیز خود را هدرسازید و احمقترشودید و وقت چند رفیق تانرا نیز ضایع سازید ، چیزی بور نمی شود.

نه با کاهگل عرفان اسلامی،

نه راه بویناک غیرانسانی رند خرابات،

نه پیرمغان ساختن خواجه مثل حافظ الکلیک،

ونه رنگمالی های دیگر.

اینگونه {شعر!!} های بدون محتوای انسانی و هم مدنی ،نمونه های یاره سرایی در شعر بی هدف پارسی می باشد.

اینگونه {شعر!!} ها بدان معنی است که شاعر پست فطرت کله خواننده و شنونده را کناراب برای رفع قضای حاجت می داند .

\

ازوبسایت نوسخن/دیوان خواجه کرمانی

.

شماره ۳۱: خرقة رهن خانه خمار دارد پیر ما

د پانو شمیره: له 1 تر 4

خرقه رهن خانه خمار دارد پیر ما  
ای همه رندان مرید پیر ساغر گیر ما  
گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست  
همچنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما  
سرو را باشد سماع از ناله دلسوز مرغ  
مرغ را باشد صداع از ناله شبگیر ما  
داوری پیش که شاید برد اگر بی موجبی  
خون درویشان بی طاقت بریزد میر ما  
هم مگر لطف تو گردد عذر خواه بندگان  
ورنه معلومست کز حد میروود تقصیر ما  
صید آن آهوی روبه باز صیاد توئیم  
ما شکار افتاده و شیر فلک نخجیر ما  
تا دل دیوانه در زنجیر زلفت بسته ایم  
ای بسا عاقل که شد دیوانه زنجیر ما  
از خدنگ آه عالم سوز ما غافل مشو  
کز کمان نرم زخمش سخت باشد تیر ما  
ره مده در خانقه خواجه کسی را کاین نفس  
با جوانان عشرتی دارد بخلوت پیر ما  
////

ازوبسایت گنجور

غزل شماره ۶

خواجهی کرمانی « غزلیات

بگذر ای خواجه و بگذار مرا مست اینجا  
که برون شد دل سرمست من از دست اینجا  
چون توانم شد از اینجا که غمش موی کشان  
دلم آورد و به زنجیر فرو بست اینجا

تا نگوئی که من اینجا ز چه مست افتادم  
هیچ هشیار نیامد که نشد مست اینجا  
کیست این فتنه نوخاسته کز مهر رخس  
این دل شیفته حال آمد و بنشست اینجا  
دل مسکین مرا نیست در اینجا قدری  
زانک صد دل چو دل خسته من هست اینجا  
دوش کز ساغر دل خون جگر میخوردم  
شیشه ناگه بشد از دستم و بشکست اینجا  
نام خواجه مبر ای خواجه درین ورطه که هست  
صد چو آن خسته دلسوخته در شست اینجا  
////

شعر مشهور ساخته شده بنام ترنج [ گفتگوبا خدا ]

گفتا تو از کجائی کاشفته می‌نمائی  
گفتم منم غریبی از شهر آشنائی  
گفتا سر چه داری کز سر خیر نداری  
گفتم بر آستانت دارم سر گدائی  
گفتا کدام مرغی کز این مقام خوانی  
گفتم که خوش نوائی از باغ بینوائی  
گفتا ز قید هستی رو مست شو که رستی  
گفتم بمی پرستی جستم ز خود رهائی  
گفتا جویی نیرزی گر زهد و توبه ورزی  
گفتم که توبه کردم از زهد و پارسائی  
گفتا بدلبرائی ما را چگونه دیدی  
گفتم چو خرمنی گل در بزم دلربائی  
گفتا من آن ترنجم کاندن جهان ننگم  
گفتم به از ترنجی لیکن بدست نائی  
گفتا چرا چو ذره با مهر عشق بازی

گفتم از آنکه هستم سرگشته‌ئی هوایی  
گفتا بگو که خواجه در چشم ما چه بیند  
گفتم حدیث مستان سری بود خدائی

---

د پانوی شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په ځیر و لولئ